

استاد بشر بست در مخزن حکمت  
 آن نیر تابنده چو از دیده نهان شد  
 تاباد هر آید نفسش بست در فیض  
 دیگر که تواند چمن آرائی داتش  
 داعی عجیبی از چگر سوخته گل کرد  
 نامی که فرح بخش دل و روح روان ود  
 روحش بعروج مالکی و مال گشا شد  
 هیخو است سپهبد صف انوار مجرد  
 از ما حضر تلخ جهان کام فرو شست  
 شور عجیبی از چگر خاک بلندست  
 این و اقعہ صعب قیامت اثر افتاد

منه

رقتی تو و آشفته دها غمت دل ما  
 افسوس که شاهنشاه ایوان سخن رفت  
 کو خضر و سکندر که صد نوحه بگیرند  
 معنی شد و شیرازه جمعیت دلها  
 از دست غمش صفحه اشعار حیاتست  
 از رفتن خورشید جهان بگیر مسیحا  
 شد تبرگی روز سخن بر همه روش  
 رفت از رخ گل رفته و بو از خم سنبل  
 شادا بی معنی ز سحاب قلمش بود  
 هانمکده شد خطه الفاظ و معانی  
 شیون کده گردید گداستان هزاران  
 تا کلک خر امندۀ او از حرکت ماند  
 خرن داد و عم نقل و اباعست دل ما  
 ویرانی نظم است که سلطان سخن رفت  
 در خاک فرو چشمه حیوان سخن رفت  
 از سلسله زلف پریشان سخن رفت  
 اشک جگری سکه زهرگان سخن رفت  
 نور از نفس صبح ضمیران سخن رفت  
 کان شمع فرودان ز شبستان سخن رفت  
 آن حله طراز گل و ریحان سخن رفت  
 از رفتن او فیض گلستان سخن رفت  
 سلطان سخن شان سخن جان سخن رفت  
 فریاد که دستان رن درستان سخن رفت  
 جنبش چو رنک سنگ ز شیران سخن رفت

در ابر نهبان تا شده آن پر اعظم نور از نظر اختر تا بان سخن رفت  
 سرهایه ده نکته فروشان جهان بود او رفت ز عالم سر و سامان سخن رفت  
 انگشتری جیم بگف اهرمن اقتصاد کان خنم هرمان و سلیمان سخن رفت  
 در عرصه تازید چرا ماده شفا لان آن شیر زبان رستم داستان سخن رفت  
 گر ذره کندش عبده بزوی عجیبی بیست خورشید جهانگیر زمیدان سخن رفت  
 خرمهره چرا برگهر خویش نلافند آن در گرانما و... عمان سخن رفت  
 سرگشته میان لب و دل ما د سخنها ز آنروز که آن خضر بیابان سخن رفت  
 الفط و معنی همه بود عیالش آیا که چه حالت به یتیمان سخن رفت  
 رفته است ز داین من خسته میسجا در دا که سر درد شناسان سخن رفت  
 منه

من هاند ام امروز بر بیان شکسته چون عنچه بخون دل صد پاره نشسته  
 و تمام این هرئیه در دیوان اول این قدر شناس والا گهر ثبت است  
 و اگر آن نسخه حاضر بودی از اطباء اجتناب نموده در بنام مقام اثبات  
 و نمودی.

و از جمله خطب البیعه علامی دو خطبه ایست که در جلوس شاه  
 سایمن و شاه سلطان حسین صفوی اشا فرموده و خطب نکاح و غیر  
 ایشان مشات عریسی مرا سلانست که از جانب سلاطین و وزرا بشرفای  
 مکه و والی یمن و شنه و آنچه خود بر رئیس العلماء آقا حسین مرحوم و  
 نوالد میرور این خاکسار و به اعلی رضای تجلی و بجالینوس الزمان  
 میرزا شرف حکیم و نوزیر اعظم میرزا مهدی و بمحمد بیگ وزیر و  
 غیر هم نگاشته و این کتابت و بلاغت بیادگار گذاشته و از تقایس منشآت  
 فارسی دیباچه ایست که بر ترجمه کتاب مصایب التواصب و بر رساله  
 شریفه خود که در باب قصر و اتمام است قلمی فرموده و دیگر مکاتیب

در مجموعه مدونه مندرجست و اشعار عربی و فارسی ایشان با معنیات  
یکهزار و کسری زیاده خواهد بود از آنجمله اشعار عربی علامی چند  
شعر درین مقام ایراد مینمایند ( ۱ ) . . . . .  
و از اذهار اشعار فارسی علامی بساین چند بیت طراوت بخش سخن  
سنجان میگردد .

## اشعار

سر نتوان رساندن با حیات تن ره دل را بچشم نقش یاد خواب نتوان دید منزل را  
رهین همت خویشم که با عذر تهیدستی چو در شمس مشکل همیشه دارد مسائل را  
ز بس ذوق شهادت بود طوق گردن جانم سرم گرد آب کرد آب دم شمشیر قاتل را  
منه

شد گرم جگر سوزیم آن رند شرابی مستیش بر این داشت که گردید کبابی  
دیگر

شمعی نرد از دست تو بر سر گل داغی روشن شده از پر تو حسن تو چراغی  
دیگر

ماک ز شور چون رفت و بید ماغم کرد سیاهی از سر داشم قناد و داغم کرد  
وله

غم نیست اگر دل غم بسیار ندارد این بس که بمن عیش سرو کار ندارد  
وله

ساقی بیار باده که کارم بکام شد می در پیاله ریز که عیشم مدام شد  
وله

تا که شاهین زبانت بتر از وی دو گوش سخن خوبش نسجد بسخندان مفروش

( ۱ ) توضیح آنکه : این اشعار عربی نیز در نسخه موجود بسیار مفلوط و غیر

قابل استفاده بود و لذا از طبع و نشر آن سرعظرف شد . ( ناشر )

وله

از شرم گل روی تو چون رشته گوهر از دیده نگاهم برق آلوده بر آمد  
منه

همین سر است گهی بایدم جدا از تو زیست ذکر حکایت شبهای انتظار میرس  
منه

قطع نفس خصم به تراض خموشیست هکسای به تندی لب و شمشیر دو دم باش  
منه

سرشکبیم شب چون گوهر مقصود میگردد باین امید من هم دانه بر خاک میریزم  
منه

زیبم دزد معنی شعر خود پوشیده میدارم

چو زرداری که بر اهل طمع حالتش همان باشد

منه

ز جای خویش تن بر خیز و رنگین ساز مجلس را

که نبود بوج گورا بهتر از نقل مکان نقلی

منه

گر قنار ترا چون جوهر شمشیر از حیرت سخن از ناتوانی بر لب اظهار می پیچد  
تواضعهای دشمن در عقب سر کشتگی دارد ره پر خم عنان سیل بی زنهار می پیچد  
نمیدانم رگ جان که شد پیوند با زلفش که دل در سینه ام می پیچد و بسیار می پیچد  
زعزعه کرده ها (معنی) خجالت بیشتر دارم بخود تسبیح من از شرم استغفار می پیچد  
دیگر

یکشب بکام شوق در آغوش خود ترا می خواستم ز دور تماشا کنم نشد

### ۳ - استاد العلماء اسوة العرفا مولانا شاه محمد شیرازی علیه الرحمة والمغفرة

متخلق باخلاق حمیده نبوی و متأدب باآداب مرضیه مرتضوی و از  
بدایت تمیز تا نهایت زندگی که از عمر طبیعی در گذشته بود روزگار  
خورد را صرف خدمت علوم دینی و نشر معارف یقینیه و ادای عبادات  
و تحصیل ثوابات نادرک صحبت بسیاری از عرفا و علما و اتقبا فایز  
گردیده بود . از مآثر قلم فیض شمیم آن فاضل محقق رسائل شریفه و  
شرح صحیفه و تحقیقات لطیفه مرصحه روزگار بیادگار است . راقم  
حروف در شیراز قدری از احادیث را در حضور سامی ایشان قرائت  
و تحقیق نموده و کتاب حکمت الامین را با حواشی در خدمتش گذرانید  
و حاضر بود که آن تلمذ سعادتمندان بجهان جاودان ارتحال فرمود  
طوبی له و حسن ماآب . گاهی طبع مستقیمش ناشایسته و مائل و ابیات  
غرا و رباعیات آشنا بمذاق عرفا از تشایع افکار آن تحریر سخن پرداز  
در مدان . تخصص آن عارف معارف ، عارف است . از آن جمله چند بیت را  
مرا از این دفتر میسازد :

#### اشعار

رقم بر صفحه ایجاد عالم با مقدر شد ز اول سر نوشت ما می چون خط ساغر شد  
تواند محفل آرای جهان چون شمع گردیدن  
گل آتش فشان داد هر سر را که افسر شد  
ر شوق منصب پروانگی در نزم او امشب  
طبیذهای دل در سینه من نال دیگر  
بمیسوزد چراغ هیجکس تا صبح حرام  
که چون داع دلم راهر شب این دولت مسر شد